

فهرست

۵	مقدمه
۱۵	قدردانی و تشکر
۱۷	نگاهی جدید به رشد کودک
۶۵	ریشه‌های اجتماعی حیات ذهنی
۱۱۷	چرا کودکان با خودشان صحبت می‌کنند
۱۶۳	یادگیری از طریق بازی‌های وانمودی
۲۱۹	کمک به کودکان دچار نقص یا ناتوان
۲۶۷	یادگیری در کلاس درس
۳۲۱	کودک در فرهنگ معاصر
۳۵۷	چشم‌اندازی برای فرزندپروری و آموزش
۳۶۵	ارجاعات
۴۲۳	واژه‌نامه

مقدمه

به دلایل مختلفی تصمیم گرفتم این کتاب را برای والدین و معلمان کودکان خردسال بنویسم. اول آنکه از آثار موجود در حوزه مشاوره که برای والدین آمریکایی نوشته شده بودند رضایت نداشتیم. به موازات بررسی‌هایم دریافتم که پر از تناقض و پیام‌های بیش‌ازحد ساده‌شده هستند و اغلب در تعارض با معرفت علمی کنونی ما قرار دارند. دوم آنکه پس از سال‌ها استادی، پژوهش‌گری و نویسندگی کتاب‌های آموزشی در حوزه رشد کودکان مطمئن شدم که نظریات و تحقیقات علمی معاصر حاوی پیام‌های مهم و عملی بسیاری هستند؛ پیام‌هایی که فهم آن‌ها برای والدین و معلمان که به دنبال رشد کودکان به بهترین شکل ممکن هستند ضروری است. در نهایت آنکه پدر و مادرها در موقعیت‌های مختلفی توجه من را جلب کرده‌اند یا درباره‌ی سؤالات و مسائلشان برایم نوشته‌اند. آن‌ها در مواجهه با طیف وسیعی از مسائل مربوط به تربیت کودک نامطمئن، مضطرب و ناامید به نظر می‌رسیدند؛ از چگونگی انتخاب مهدکودک گرفته تا اینکه آیا کودکانشان را وادار به مرتب کردن اتاقشان کنند یا نه. متقاعد شدم که والدین به یک دیدگاه منسجم درباره‌ی نقش خود در زندگی فرزندانشان نیاز دارند؛ دیدگاهی که می‌تواند آن‌ها را در اتخاذ تصمیم‌های مؤثر در زمینه‌ی تربیت کودک راهنمایی کند.

جای تعجب نیست که والدین آمریکایی درباره‌ی شیوه‌ی تربیت کودک گیج و سردرگم‌اند. آن‌ها در جهانی زندگی می‌کنند که پدر و مادر بودن را به یک چالش بزرگ

تبدیل می‌کند. با آنکه اکثر مادران کودکان پیش‌دبستانی شاغل‌اند، اما ایالات متحده در میان کشورهای صنعتی‌ای قرار دارد که از والدین شاغل برای پرورش فرزندانشان حمایت اندکی می‌کند. هم‌زمان، والدین آمریکایی از این موضوع شکایت دارند که از همیشه درگیرتر هستند و زندگی کاری آن‌ها وقت اندکی برای کودکانشان باقی می‌گذارد. ملتی متشکل از والدینی تحت فشار و پرمشغله در عصر نگرانی عمومی درباره‌ی رفاه جوانان آمریکایی به وجود آمده است که دستاورد اندکی دارد و اغلب چندان نگران نداشتن هدف و جهت نیست و این موضوع خود را در آمار بالای رفتارهای خودمخرب و خشونت‌بار نشان می‌دهد. این مصائب، حتی مرفه‌ترین بخش‌های اقتصادی جامعه‌ی ما را نیز فراگرفته است؛ جوانانی که دارای بهترین فرصت‌ها در زندگی هستند.

واکنش بسیاری از والدین کودکان خردسال نسبت به عصیان این جوانان، ترس نسبت به آینده‌ی فرزندان خودشان است. اما درباره‌ی اینکه والدین چه می‌توانند انجام دهند تا کودکانشان را از تبلی، بی‌تفاوتی و دل‌سردی در امان نگاه‌دارند، برای کسانی که در قفسه‌های کتابخانه‌های محلی و کتاب‌فروشی‌ها به دنبال جواب می‌گردند اتفاق نظر وجود ندارد. امروزه توصیه‌های تربیتی بیش‌ازپیش متزلزل شده‌اند. برخی نویسندگان که به این موضوع باور دارند که والدین کنترل آنچه فرزندانشان باید به آن تبدیل شوند را در دست دارند، رویکردی سخت‌گیرانه و مستقیم را توصیه می‌کنند. رویکرد آموزشی متناسب با این دیدگاه که از قدرت والدین حمایت می‌کند این است که تعلیم و آموزش را هرچه سریع‌تر آغاز کنیم؛ این رویکرد با ادعاهای مختلفی در این‌باره توجیه می‌شود که هرچه زودتر کار را آغاز کنیم، رشد و موفقیت مغز را به حداکثر می‌رسانیم. نویسندگان دیگری مشکلات کنونی جوانان را ناشی از فشار بیش‌ازحد بزرگسالان بر کودکان می‌دانند. طبق دیدگاه این گروه که از قدرت کودکان حمایت می‌کند، کودکان دارای جدول زمانی درونی خود برای بلوغ و یادگیری هستند. این گروه از متخصصان بر این باورند که انتظار برای آمادگی کودکان، اضطرابی را که نارضایتی، بیگانگی و طغیان جوانان را تغذیه می‌کند از بین خواهد برد.

این تغییرات در توصیه‌های مربوط به پرورش کودک و شیوه‌های آموزشی، بازتاب چرخش‌هایی تاریخی در نظریه‌های رشد کودک و تعلیم و تربیت است. نظریه‌های اصلی تا همین اواخر کمکی به حل کردن این دوگانگی‌ها نکرده است. نگران‌کننده‌ترین روند

در مباحث مربوط به این تعارض، حرکت در جهت نفی نقش قابل توجه والدین در رشد کودکانشان بوده است. کتابی کاملاً تجاری (به نام هریس، فرض تربیت^۱) ژن‌های کودکان و (در درجه‌ی دوم) هم‌تایانشان را به جای نقش تربیتی والدین در اینکه کودکان چگونه شوند در نظر می‌گیرد.

بیان عمومی ناتوانی والدین در حالی صورت می‌گیرد که بسیاری از والدین پرمشغله، از مسئولیت‌های مربوط به خانواده‌ی خود عقب‌نشسته‌اند و چنین دیدگاهی مجوزی برای این کار آن‌ها است. علاوه بر این، بی‌علاقگی ملی آمریکایی‌ها به سرمایه‌گذاری بالا در زمینه‌ی حمایت‌های خانوادگی مانند مهدکودک‌های باکیفیت و مرخصی با حقوق برای زایمان یا موقعیت‌های اضطراری مربوط به کودکان به واسطه‌ی این تصور که پدر و مادری اهمیت چندانی ندارد تصدیق می‌شود. اگر فقط ژن و هم‌تایان کودک اهمیت دارند، دلیلی برای تعهد سخاوتمندانه‌ی دولت نسبت به خانواده وجود ندارد.

نظریه‌ی برتری وراثت/هم‌تایان تاحدی به دنبال آن است که یک‌بار برای همیشه این ادعای سابقاً شایع را بی‌اعتبار کند که والدین را مقصر هر مشکلی در زندگی کودکان می‌داند. اما شواهدی که والدین را تنها منبع مشکلات کودکان می‌داند قدیمی و منسوخ شده‌اند و به اوایل دهه‌ی هشتاد و پیش از آن بازمی‌گردند. محققان در آن زمان نقش استعدادهای ژنتیک کودکان را نادیده می‌گرفتند و بیش از حد بر یافته‌های مرتبط با تأثیرات والدین متمرکز بودند. از آن زمان تاکنون رشته‌ی رشد کودک گام‌هایی در جهت رفع نواقص تحقیقات پیشین برداشته است. حاصل این تلاش‌ها، اجماعی مبتنی بر تحقیق است که بر اساس آن تأثیر والدین بر کودکان قابل ملاحظه است، هرچند منحصر به والدین نمی‌شود.

انداختن تقصیر به گردن کودکان - این‌که بر اساس شواهد کاملاً انتخاب‌شده بگوئیم هر چیز خوب یا بدی در کودکان تا حد زیادی ذاتی و ناگزیر است - تندروی خطرناک‌تری است. خطر چنین نگرشی آن است که ما را به سمت راهی از نظر اخلاقی ناپسند هدایت می‌کند، چراکه مجوزی است برای بی‌تفاوتی، سردی، تلون مزاج، سخت‌گیری و حتی خشونت؛ رفتارهایی که ثابت‌شده است به شدت به رشد کودکان صدمه می‌زنند.

^۱ Harris, The Nurture Assumption

در هر صورت اگر فرزند پروری را بی اهمیت جلوه دهیم، اینکه والدین با کودکان چگونه برخورد می کنند بی ربط می شود.

استقبال غیرنقدانه‌ی [والدین] آمریکایی از بی اهمیت بودن نقش والدین، حاکی از سردرگمی گسترده‌ای درباره‌ی نقش والدین و بزرگسالان دیگر، مانند معلمان - در زندگی کودکان است. تصدیق این موضوع که کودکان به پرورش، مراقبت، تحریک و جهت‌دهی نیاز دارند، مستلزم عمل به‌وسيله‌ی افراد، جوامع و کشور به‌طورکلی - در جهت هر کاری است که می‌توانیم انجام دهیم تا مطمئن شویم که کودکان به تجربیاتی که برای دستیابی به ظرفیت‌های خود نیاز دارند، دسترسی دارند. بر اساس شواهد در حال رشد، این تجربیات شامل پدر و مادرهایی دخیل در زندگی خانواده، تعادلی منطقی میان خانواده و کار، مقررات کافی برای مرخصی والدین، مراقبت مناسب از کودک و مدارسی دارای کارمندان و تجهیزاتی مناسب که از بهترین روش‌های تدریس استفاده می‌کنند می‌شود. این دیدگاه - تعهد، تلاش و فداکاری‌ای که برای فهم آن نیاز است - کاملاً متفاوت از دیدگاهی است که ژن‌ها و همسالان کودکان را مهم‌تر می‌داند.

به‌رغم توجهی که عموم مردم به دیدگاه برتری ژنتیک دارند، این دیدگاه در رشته‌ی رشد کودک، به‌اندازه‌ی دیدگاهی که والدین را مقصر می‌داند از اعتبار ساقط شده است. امروزه محققان از داشتن چشم‌اندازی یک‌سویه فراتر رفته‌اند و از این دیدگاه حمایت می‌کنند که هم طبیعت و هم تربیت بر رشد کودکان موثر است. در رشته‌ی رشد کودک، دیدگاهی متعادل و فراگیر درهم آمیخته شده است که هم وراثت و هم محیط - کودکان و انسان‌های مهم در زندگی‌شان - را دارای تأثیراتی قدرتمند و به‌هم پیوسته میدانند. این دیدگاه جدید برای محیط‌هایی که کودکان به‌صورت طولانی مدت در آن حضور دارند نیز نقش مهمی قائل است. محله، مهدکودک‌ها، مدارس، محیط‌های کار، سیاست‌های دولت و ارزش‌ها و اولویت‌های فرهنگی بر روابط و فرصت‌های کودکان و به‌نوبه‌ی خود بر رشد آن‌ها تأثیر می‌گذارد. بر اساس این اجماع نظری، والدین، معلمان و همسالان می‌توانند گرایش‌های ژنتیک کودکان را تغییر دهند و آن‌ها را خوب یا بد جابه‌جا کنند، تغییر دهند و هدایت کنند. کودکان در طول رشد، ویژگی‌های منحصر به فرد بیولوژیکی خود را، هرچند نه به شکل خام و تغییر نیافته، حفظ می‌کنند. در عوض، وراثت با تاریخچه‌ی تجربیات کودکان

ترکیب می‌شود و موجب می‌شود هم شباهت‌ها و هم تفاوت‌های فردی گسترده‌ای در استعدادها و مهارت‌هایشان به وجود آید.

دیدگاهی که من به‌عنوان چهارچوبی در این کتاب از میان مجموعه نظریه‌های موجود انتخاب کرده‌ام دیدگاهی است که به تعامل طبیعت و تربیت معتقد است. نظریه‌ای فرهنگی-اجتماعی که ریشه‌های آن در آثار لو ویگوتسکی، روان‌شناس روس قرار دارد. او در اوایل قرن بیستم به تبیین این موضوع پرداخت که چگونه تجربیات اجتماعی کودکان استعداد ژنتیک آن‌ها را تغییر می‌دهد و به حرکت روبه‌جلوی رشد آن‌ها منجر می‌شود و موجب می‌شود به اعضای شایسته و مشارکت‌کننده‌ای از جامعه‌ی خود تبدیل شوند.

ویگوتسکی بر این باور بود که هرچه کودکان بیشتر وارد گفت‌وگو با اعضای متخصص جامعه‌ی خود شوند، زبان این تعاملات را در حیات ذهنی خود ادغام می‌کنند و می‌توانند بر چالش‌ها فائق آیند و رفتار خود را هدایت کنند. ارزش‌ها، شیوه‌های استدلال‌ورزی، راهبردها و مهارت‌هایی که کودکان هنگام صحبت با بزرگسالان کسب می‌کنند، برای موفقیت آن‌ها در خانواده و جامعه‌ی خود ضروری است. درعین‌حال، کودکان نقش قابل‌توجهی در این تعاملات دارند؛ در نتیجه، گرایش‌ها، علایق، استعدادها و محدودیت‌های آن‌ها بر آنچه می‌آموزند تأثیر می‌گذارد. اما بزرگسالان با متناسب کردن نحوه‌ی ارتباط با نیاز کودکان هنگام ارتقاء مهارت‌های مطلوب آن‌ها، می‌توانند بر نحوه‌ی شکل‌گیری ذهن کودکان تأثیر به‌سزایی بگذارند.

رشته‌ی رشد و تعلیم و تربیت کودک مشتاقانه از نظریه‌ی ویگوتسکی استقبال کرده است. بسیاری از محققان معاصر نظراتی بر پایه‌ی ایده‌های او بنا کرده‌اند که الهام‌بخش آثار در حال رشد درباره‌ی نقش والدین، زبان، ارتباطات و فعالیت‌های روزمره بر رشد روان-شناختی کودکان بوده است. از آنجاکه ویگوتسکی آموزش را محرک اصلی برای تغییرات رشدی می‌داند، نظریه‌ی او به رویکردهای جدید در تعلیم و تربیت نیروبخشیده است و موجب به وجود آمدن تحقیقاتی در زمینه‌ی شیوه‌های اجرای کلاسی و فرهنگ مدرسه شده است که اشتیاق به یادگیری، پیشرفت و رابطه‌ی مثبت با همسالان را ارتقاء می‌دهد. علاوه بر این، ویگوتسکی بخش عمده‌ای از کار خود را صرف اندیشیدن درباره‌ی این موضوع کرد که چگونه به کودکانی با ناتوانی‌های جسمی و روانی آموزش دهیم. بسیاری از محققان با الهام از نظریات او به راهبردهای پرورش کودک و آموزش که موجب تقویت

ورود آن‌ها به جامعه و یادگیری مطلوب برای کودکان دارای نیازهای خاص می‌شود پرداخته‌اند.

در این کتاب به والدین و معلمان درباره‌ی اصول اساسی و بدنه‌ی معرفت درباره‌ی رشد کودک که از نظریه‌ی فرهنگی-اجتماعی سرچشمه می‌گیرد می‌گویم. تمرکز من بر اوایل دوران کودکی به‌ویژه سنین دو تا هشت سال است که زبان در حال شکل‌گیری است، ظرفیت پیوستن به گفت‌وگو با دیگران به‌شدت در حال رشد است و کودکان دانش زیادی کسب می‌کنند، باسواد می‌شوند و رفتارشان تحت کنترل اندیشه قرار می‌گیرد. برای روشن کردن اهمیت رابطه‌ی بزرگسالان با کودکان، به دوران نوباوگی و نتایج درازمدت آن بر بزرگسالی و نوجوانی نیز می‌پردازم.

هدف من آن است که نشان دهم فعالیت‌های مشترک کودک-بزرگسال که اغلب به نادرست گذرا و بی‌ثمر در نظر گرفته‌شده‌اند، تأثیر اغلب مادام‌العمر فوق‌العاده‌ای بر کودکان دارند. در طول کتاب به معرفی شیوه‌هایی که می‌تواند به والدین در پرورش کودکانی شایسته، مراقبت‌گر و متعادل کمک کند می‌پردازم. همچنین توجه زیادی به تعلیم و تربیت اوایل دوران کودکی دارم؛ مسائلی مانند فعالیت‌های یادگیری، تکنیک‌های آموزش و تلاش‌های همکارانه میان مربیان و والدین. امیدوارم این مسائل موجب آگاهی والدین درباره‌ی تعلیم و تربیت مناسب دوران کودکی شود و الهام‌بخش معلمان و مدیران برای تقویت تجربیاتی باشد که در برنامه‌های مهدکودک‌ها، پیش‌دستانی‌ها و مدارس ابتدایی فراهم می‌کنند.

در فصل اول به چالش‌های معاصر پدر و مادری می‌پردازم؛ و به توصیه‌های ضدونقیضی می‌پردازیم که آثار مربوط به تربیت [کودک] را گرفتار کرده است؛ و موج جدیدی از نظریات را به وجود آورده است که دید یکپارچه‌ای درباره‌ی تعدد عوامل مؤثر بر رشد کودک ارائه می‌دهند. مانند نظریه‌ی فرهنگی-اجتماعی ویگوتسکی که با برجسته کردن اهمیت گفت‌وگوی روزمره‌ی کودک-بزرگسال و فعالیت‌های هدفمند، نقش اساسی والدین و معلمان در زندگی کودکان را روشن می‌کند.

فصل دوم به معرفی ویژگی‌های گفت‌وگوی کودک-بزرگسال که منجر به تقویت مهارت‌های کودکان می‌شود می‌پردازد. در این فصل به معرفی یکی از اصطلاحات اصلی

ویگوتسکی، یعنی منطقه‌ی مجاور رشد^۱ می‌پردازم؛ منطقه‌ای از فعالیت‌های چالش‌برانگیز که در آن یادگیری و رشد رخ می‌دهند. کودکان و بزرگسالان از طریق گفت‌وگویی که کودکان را تشویق به تفکر به شکلی جدید و بالغانه می‌کند، به‌طور مشترک این «منطقه» را می‌سازند. بخش زیادی از این فصل به این موضوع می‌پردازد که چگونه والدین و معلمان می‌توانند این «منطقه» را حفظ کنند و کودکان را به‌طور زنده‌ای در ارتباط با دیگران نگاه‌دارند و به سمت ارتفاعات جدیدی سوق دهند.

فصل سوم به گفتار خصوصی^۲ (معطوف به خود) کودکان می‌پردازد که در آن به این پرسش پاسخ می‌دهم که «چرا کودکان با خودشان صحبت می‌کنند؟». در طی پاسخ به این سؤال، مثال‌های بسیاری می‌آورم و توضیح می‌دهم که چگونه کودکان با نظرات اعضای فرهنگی متخصص، گفت‌وگوهایی با خودشان را ترتیب می‌دهند. کودکان هنگامی که موقعیتی گیج‌کننده، دشوار یا استرس‌زا به وجود می‌آید از این گفتار درونی استفاده می‌کنند تا اندیشه و رفتارشان را کنترل کنند، به همان طریقی که پیش‌ازین گفت-وگو با دیگران به آن‌ها کمک کرده است بر موانع فائق آیند و دانش و مهارت‌های جدیدی کسب کنند. من روش‌هایی را که والدین و معلمان می‌توانند کودکان را تشویق کنند تا از گفتار خصوصی برای یادگیری و خودکنترلی استفاده کنند برجسته می‌کنم.

فصل چهارم به اهمیت بازی‌های وانمودی^۳ به‌عنوان فعالیتی جالب و جذاب در سال‌های پیش از مدرسه می‌پردازد. در این فصل نشان می‌دهم که چگونه وانمود کردن می‌تواند کنش را تحت کنترل اندیشه درآورد و ظرفیت‌های شناختی و اجتماعی را نیز تقویت کند. بازی وانمودی از همان ابتدا فعالیتی اجتماعی است و هنگامی که والدین و معلمان یا کودکان خردسال بازی می‌کنند، مهارت‌هایی را تقویت می‌کنند که به بازی با همسالان تبدیل می‌شود و کودکان را آماده‌ی بازی‌های پیچیده‌تر در سال‌های مدرسه می‌کند. این فصل توصیه‌های بسیاری برای تقویت بازی کودکان ارائه می‌دهد.

¹ zone of proximal development

² private speech

³ make-believe

در فصل پنجم به رشد کودکان دچار نقص و ناتوانی می‌پردازم و بر اهمیت حیاتی پرورش زبان و گفت‌وگو، وارد کردن این کودکان به فعالیت‌های اجتماعی روزمره و اطمینان حاصل کردن از اینکه تجربیات آموزشی آن‌ها در «منطقه‌ی» خودشان است - مطلوب برای تقویت یادگیری - تأکید می‌کنم. قدرت این اصل را با توصیف تأثیر تجربیات اجتماعی بر کودکان نشان می‌دهم. این کار را درباره‌ی سه اختلال متمایز اما جدی انجام می‌دهم: نابینایی، ناشنوایی و اختلال کم‌توجهی-بیش‌فعالی.

فصل ششم به کاربست‌های نظریه‌ی فرهنگی-اجتماعی در کلاس‌های دوران اولیه‌ی کودکی می‌پردازد. سه مضمون به‌هم‌پیوسته -آموزش در «منطقه»، غنای گفت‌وگو در کلاس‌ها، و فعالیت‌های سوادآموزی فراوان- چارچوب شیوه‌های آموزشی الهام گرفته‌شده از ویگوتسکی را تشکیل می‌دهد. از جمله مباحثی که به آن‌ها می‌پردازم فعالیت‌های کلاسی‌ای است که پیشرفت کودکان را به حداکثر می‌رساند؛ گفت‌وگوی معلم-کودک و کودک-کودک که یادگیرندگانی فعال و با اعتمادبه‌نفس را موجب می‌شود و کودکان را به سطوح بالاتر سوق می‌دهد؛ روش‌های ارزیابی کودکان که موجب شناسایی راهبردهای مناسب آموزش می‌شود؛ و زمینه‌هایی در سطح مدرسه و جامعه در جهت تعالی آموزشی را ایجاد می‌کند. این فصل را با خلاصه‌ای از شاخص‌های آموزش باکیفیت در دوران ابتدایی کودکی به پایان می‌برم تا به والدین در انتخاب برنامه‌ها و حمایت از نیازهای آموزشی کودکان کمک کنم.

در نهایت در فصل هفتم، با پاسخ دادن به بیست سؤال درباره‌ی یادگیری و رشد کودکان که بر اساس نظرسنجی گسترده‌ای از والدین کودکان دو تا هشت سال صورت گرفته است، به مسائل امروزی والدین می‌پردازم. با تثبیت این پاسخ‌ها در نظریات و تحقیقات معاصر، دوباره بر این موضوع تأکید می‌کنم که والدین کارهای بسیاری می‌توانند در جهت محافظت، ترمیم و ارتقاء تجربیات کودکان انجام دهند تا موجب حرکت روبه‌جلو و رشد آن‌ها شوند.

دیدگاه فرهنگی-اجتماعی بزرگسالان را به‌عنوان رهبرانی در حوزه‌ی رشد کودکان می‌داند که چراغ راهی در میان سردرگمی است و می‌تواند دخالت والدین آمریکایی در زندگی کودکانشان را تقویت کند. نظریه‌ی فرهنگی-اجتماعی الهام‌بخش ابداعات موفق نیز در زمینه‌ی تعلیم و تربیت دوران ابتدایی کودکی بوده است و الگوهایی را برای معلمان

و اهداف ملت ما ارائه داده است. اگر موارد ضروری را با موفقیت به پایان برسانم - یعنی هدف و مسیر تازه‌ای برای تعامل والدین و معلمان با کودکان فراهم کنم - این کتاب رضایت‌بخش‌ترین دستاورد حرفه‌ای من خواهد بود.